



**پیشنهاددهندگان دارای بالاترین  
تعداد پیشنهاد از ابتدا ۹۵ تا  
۹۵/۰۶/۳۱**

نام و نام خانوادگی	واحد سازمانی	تعداد پیشنهاد
مجتبی میرعرب رضی	رامیان	۷۸
علی بسطامی	علی آباد	۲۹
میثم توشنی	ستاد	۷.۴۵
حبیب اله ملانی	آق فلا	۷
سید حسن میرعرب رضی	رامیان	۶
مهناز امطعه	کردکوی	۶
ستار قوچق نژاد	مراوه تبه	۵
سید میلاد میرموسوی	شرق گرگان	۴.۶
الهام عبدالهی	ستاد	۴.۵
علیرضا کمال غریبی	ستاد	۴.۴
محمدتقی عرب یارمحمدی	علی آباد	۴.۲
محسن یحیی پور	ستاد	۴
حمزه سلمانی	آزادشهر	۳.۴
رجبعلی حسینی	کردکوی	۳
عرفان پور محمد حسین	ستاد	۳
حمید نازیکه کلونی	آق فلا	۳
مهدی سراوانی	کلاله	۳
آرش جعفریان	ستاد	۳
حمیدرضا اسکندری	ستاد	۳

**سرگذشت آنانکه موفق شده اند**



امروز آنهایی که بالاتر از بقیه قرار گرفته‌اند، به این جایگاه و موقعیت نرسیده‌اند؛ مگر اینکه تجربه‌های موفق و متعددی را از سر گذرانده‌اند و اغلب آنها، مخصوصاً آنهایی که در حافظه تاریخ جا خوش کرده‌اند، بعد از شکست‌های متعدد و مواجهه با موانع گوناگون به این جایگاه دست یافته‌اند... موانعی که آنها را مجبور کرده تا سخت‌تر از بقیه کار کنند و نشان دهند که در راهشان مصمم هستند. دفعه بعدی که در تحصیلات یا کارتان احساس شکست کردید، این افراد مشهور را به یاد بیاورید و به خودتان یادآور شوید که شکست فقط پله‌ای است به سمت موفقیت. داستان‌های این افراد موفق در تجارت و کار (که امروز بیشترشان در دنیا شناخته شده هستند)، نشان می‌دهد که شروع موفقیت هرگز آرام و بدون سختی نیست.

**اف. دابلیو. هول ورث**

شاید خیلی‌ها این اسم را نشناسند ولی او یکی از سرشناس‌ترین اسم‌ها در میان فروشگاه‌های بزرگ آمریکاست. قبل از اینکه او تجارت شخصی خودش را شروع کند، در یک مغازه خشکبار کار می‌کرده که حتی اجازه نداشته با مشتری‌ها

برخورد کند زیرا رییس او همیشه می‌گفته که تو نمی‌دانی باید چه کاری انجام بدهی.

**توماس ادیسون**

در دوران ابتدایی، معلم‌هایش می‌گفتند ادیسون در یادگیری مسایل خیلی کودن است و حتی زمان جوانی‌اش هم اوضاع بهتر از این نبود و او از ۲ شغل اولیه‌اش به خاطر نابلد بودن، اخراج شد! او به عنوان یک مخترع، هزار تلاش ناموفق در اختراع لامپ داشت و البته همه این تلاش‌های ناموفق سرانجام باعث شدند تا او طرح موفق از لامپ را اختراع کند.

**سوایکا پروهوندا**

هوندا، تجارت میلیارد دلاری‌اش را با مشکلات متعدد و متنوعی شروع کرد و به موفقیت رساند. درخواست هوندا برای کار در تویوتا موتور پذیرفته نشد و او مدت زیادی را بی‌کار گذراند. او در این زمان، اسکوترهایی را با وسایلی که در خانه داشت، ساخت و سرانجام تجارت موفق خودش را شروع کرد.

**هارلند دیوید سندرز**

احتمالاً اسم سرهنگ سندرز از جوجه کنتاکی مشهور کمتر شناخته شده است. سندرز برای فروش جوجه‌هایش ابتدا روزهای سختی را داشت. دست‌ورالعمل پخت این جوجه مشهور، قبل از اینکه رستوران‌ها آن را بپذیرند، ۱۰۰۹ بار رد شده است!

## مکایت مدیریتی

### هوای سازمان خود را تازه نگاه

#### دارید



استاد مشغول درس مبحث نواندیشی و روشنفکری برای شاگردانش بود.

اما خود می دانست این موضوعی است که بسادگی برای هرکسی جا نمی افتد. چون بحث فرهنگ دیرینه و فاخر بودن آن نیز مطرح شده بود شیوانا از یکی از شاگردان خواست تا پنجره را ببندد و گفت که تا مدتی باز نشود.

هوا گرم بود و تعداد شاگردان هم زیاد. پس مدتی شاگردان کلافه شده و خواستار باز شدن پنجره گشتند. پنجره که باز شد همگی نفسی راحت کشیدند و احساس خشنودی کردند. شیوانا پرسید: «نسبت به این هوای مطبوع که همین الان وارد شد چه احساسی دارید؟»

شاگردان همگی آنرا یک جریان عالی و نجات بخش توصیف کردند.

شیوانا گفت:

«حالا که اینطور است پنجره را ببندید تا این هوای عالی را برای همیشه و در

تمامی اوقات داشته باشید.»

تعدادی از شاگردان گفتند فکر بدی

نیست اما تعدادی دیگر پس از کمی فکر

با اعتراض گفتند:

«ولی استاد اگر پنجره بسته شود این هوا

نیز کم کم کهنه می شود و باز نیازمند

تهویه می شویم.»

شیوانا گفت:

«خب، حالا شما معنی نواندیشی را

فهمیدید!

## شرح مکایت

در جوامع وقتی یک اندیشه یا ایده یا فلسفه نو پیدا می شود عامه مردم ابتدا در برابر آن مقاومت می کنند اما در طول زمان چنان به آن وابسته می شوند که بهتر کردن و ارتقاء آنرا فراموش می کنند. به این دلیل با فرهنگ شان مخلوط می شود نسبت به آن تعصب پیدا می کنند،

مگر آنکه مثل بعضی از شما به ضرر آن هم فکر کنند.»

آیا شما در و پنجره ها را برای ورود

ایده های نو باز می گذارید؟

آیا شما نوآوری را در سازمان خود

مدیریت می کنید؟

## طنز مدیریتی

### پرسش ۴۵ دلاری



یک برنامه نویس و یک مهندس در یک مسافرت طولانی هوایی کنار یکدیگر در هواپیما نشسته بودند.

برنامه نویس رو به مهندس کرد و گفت:

«مایلی با همدیگر بازی کنیم؟»

مهندس که می خواست استراحت کند محترمانه عذر خواست و رویش را به طرف پنجره برگرداند و پتو را روی خودش کشید.

برنامه نویس دوباره گفت: «بازی

سرگرم کننده ای است. من از شما یک

سوال می پرسم و اگر شما جوابش را

نمی دانستید ۵ دلار به من بدهید. بعد

شما از من یک سوال می کنید و اگر من

جوابش را نمی دانستم من ۵ دلار به شما

می دهم.»

مهندس مجدداً معذرت خواست و

چشمهایش را روی هم گذاشت تا خوابش

ببرد. این بار، برنامه نویس پیشنهاد

دیگری داد. گفت: «خوب، اگر شما سوال

مرا جواب ندادید ۵ دلار بدهید ولی اگر

من نتوانستم سوال شما را جواب دهم ۵۰

دلار به شما می دهم. این پیشنهاد چرت

آنکه می توانم انجام می دهم و آنکه نمی توانم انجام می دهم "جرج برنارد شو"

## اسامی برندگان

علی بسطامی - علی آباد

عیسی عظیمی پور - علی آباد

فاطمه مقدس زاده - شرق گرگان

(مبلغ هدیه به ازای هر نفر ۵۰۰/۰۰۰ ریال)

میباشد).



ما نظریه‌های ارزشمند شما را می‌پسندیم. شما می‌توانید به آدرس ذیل

مراجعه نموده و پیشنهادهای خود را ارائه نمایید.

باشند

آدرس:

INTRANET:

<http://192.168.0.16/npTBC>

INTERNET:

<http://10.75.16.244/nptbg>

Tel: 0171-2226049

تهیه کننده:

مریم حسامی

دبیر نظام پیشنهادها

شرکت توزیع برق استان گلستان

مهندس دوباره بدون اینکه کلمه‌ای بر زبان آورد دست در جیبش کرد و ۵ دلار به برنامه‌نویس داد و رویش را برگرداند و خوابید.

منبع: راهکار مدیریت

## معمای شماره ۲۳:

با توجه به ۵ شکل اول شکل ششم را حدس بزنید.



شما می‌توانید پاسخ خود را از طریق صندوق پیام نرم افزار نظام پیشنهادها به دبیرخانه ارسال فرمائید.

## پاسخ صمیمع معمای شماره ۲۲

پاسخ معما عدد ۲۰ می‌باشد.

در هر لوزی مجموع ارقام اعداد داخل لوزی تقسیم بر ۲ برابر با عدد وسط می‌باشد.

پسگاه امید کسی را ناامید نکن،

شاید امید تنها دارایی او باشد

اردو بزرگ

مهندس را پاره کرد و رضایت داد که با برنامه‌نویس بازی کند.»

برنامه‌نویس نخستین سوال را مطرح کرد: «فاصله زمین تا ماه چقدر است؟»

مهندس بدون اینکه کلمه‌ای بر زبان آورد دست در جیبش کرد و ۵ دلار به برنامه‌نویس داد. حالا نوبت خودش بود.

مهندس گفت: «آن چیست که وقتی از تپه بالا می‌رود ۳ پا دارد و وقتی پائین می‌آید ۴ پا؟»

برنامه‌نویس نگاه تعجب آمیزی کرد و سپس به سراغ کامپیوتر قابل حملش رفت و تمام اطلاعات موجود در آن را مورد جستجو قرار داد.

آنگاه از طریق مودم بیسیم کامپیوترش به اینترنت وصل شد و اطلاعات موجود در کتابخانه کنگره آمریکا را هم جستجو کرد. باز هم چیز بدرد بخوری پیدا نکرد.

سپس برای تمام همکارانش پست الکترونیک فرستاد و سوال را با آنها در میان گذاشت و با یکی دو نفر هم گپ (chat) زد ولی آنها هم نتوانستند کمکی کنند.

بالاخره بعد از ۳ ساعت، مهندس را از خواب بیدار کرد و ۵۰ دلار به او داد. مهندس مودبانانه ۵۰ دلار را گرفت و رویش را برگرداند تا دوباره بخوابد.

برنامه‌نویس بعد از کمی مکث، او را تکان داد و گفت: «خوب، جواب سوالت چه بود؟»

هر چیزی که ذهن شما تواند تصور کند و باور داشته باشد به آن دست می‌یابد "ناپلئون، نپل"